



پژوهش‌های فلسفی

سال ۱۰ / شماره ۱۹ / پاییز و زمستان ۱۳۹۵

بررسی راه‌حل ویتگنشتاین به واقعیت سلبی*

مه‌دی اسدی**

پژوهشگر پسادکترای فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

دشوارة واقعیت سلبی این است که گرچه وجود صدق‌ساز، نفس‌الامر و متعلق گزارهٔ ایجابی صادقی چون «تهران پایتخت ایران است» در خارج هیچ مشکلی ندارد، وجود متعلق گزارهٔ سلبی صادقی چون «تهران پایتخت ایرلند نیست» در خارج بسیار مشکل‌ساز و خلاف شهود بوده و در واقع نوعی ثبوت معتزلی است. از آن‌جا که ویتگنشتاین از اندیشمندانی است که برخلاف پندار رایج، بسیار درگیر مسائل عدمی بوده است و به مهم‌ترین مسألهٔ آن، یعنی همین دشوارة واقعیت سلبی، نیز راه‌حلی پیش‌نهادده است، این نوشتار نخست اشاره‌ای به راه‌حل‌های او به مطلق مسائل عدمی دارد و سپس، با دفع نقدهای دیگران، به‌روش عقلی به بررسی انتقادی راه‌حل خاص او به واقعیت سلبی می‌پردازد مبنی بر این‌که: این مجموع (Gesamtheit) واقعیت‌های ایجابی است که یک واقعیت سلبی را نیز مشخص می‌کند.

واژگان کلیدی: واقعیت سلبی، عدم، ویتگنشتاین، راسل.

* تاریخ وصول: ۹۴/۰۳/۰۵ تأیید نهایی: ۹۴/۰۸/۳۰

این مقاله برگرفته از طرح پسادکتری صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران ایران است.

** E-mail: mahdiassadi@ut.ac.ir

۱. مقدمه

این دو گزاره صادق را در نظر بگیرید: (الف) «تهران پایتخت ایران است»؛ (ب) «تهران پایتخت ایرلند نیست». این دو گزاره هر دو صادق‌اند. پس باید مطابق با واقع باشند. در فلسفه غرب به این واقع معمولاً «صدق‌ساز» (Truth-maker) گفته می‌شود؛ آشکارا منظور از صدق‌ساز هر واقعیتی است که متعلق گزاره‌ای صادق^۱، چه ایجابی و چه سلبی، قرار گیرد. البته بدان فاکت/فکت (fact) و وضعیت‌های امور (States of affairs) و ... نیز گفته می‌شود. در فلسفه اسلامی این معنا به برخی تقریرهای نفس‌الامر^۲ نزدیک است و بهترین واژه برای آن همان واقع یا واقعیت است که خود البته موجود است. البته، گفتنی است در فلسفه غرب فکت هم معنای ذهنی دارد و هم معنای عینی. پس شایسته است معادل این واژه نیز بتواند هر دو را منعکس کند. پس «واقعیت» بهتر از «واقع» است — که البته «واقعیت» در زبان فارسی بیش‌تر عینیت را می‌رساند و این با هدف مقاله ما نیز سازگار است که درباره معنای عینی آن است. پس اصل مسأله این است که متعلق مواردی چون (الف) و (ب) بدین معنا موجودند. البته در زبان رایج کنونی اگر به جای «موجود» «واقعی» به کار ببریم و بگوییم متعلق (الف) و (ب) واقعی‌اند و واقعیت دارند و یا شاید بگوییم این واقعیت دارد که (الف) و (ب)، تعبیر رساتری است. به هر روی، منظور روشن است. پس وجود در این جا یعنی هر چه متعلق گزاره‌های صادق، خواه ایجابی خواه سلبی، باشد.

اینک مسأله این است که گرچه وجود متعلق (الف) در خارج هیچ مشکلی ندارد، وجود متعلق (ب) در خارج بسیار مشکل‌ساز و خلاف شهود است. چگونه امری ناموجود و سلبی و عدمی در خارج وجود دارد؟ در واقع این نوعی ثبوت معتزلی^۳ است که قرن‌ها پیش‌تر در جهان اسلام به شدت مورد نقد قرار گرفته است. مثلاً گاه ابن‌سینا در مورد این دیدگاه چنین تعبیری به کار می‌برد: «... هر کس می‌خواهد بر آن واقف شود به هذیان‌گویی‌هایشان، که بیش از این شایستگی پرداختن ندارد، رجوع کند.»^۴ (۱۳۸۵، ۴۵)

راسل که خود برای نخستین بار به جد واقعیت‌های سلبی را در فلسفه تحلیلی مطرح کرده است، واکنش بسیار منفی مخاطبان را چنین گزارش می‌کند:

«... شما این احساس را دارید که... گزاره‌های سلبی به نحوی از انحاء باید بیان‌هایی از فاکت‌های ایجابی باشند. هنگامی که من این موضوع را در هاروارد تدریس می‌کردم استدلال کردم که فاکت‌هایی سلبی وجود دارند، و این تقریباً آشوبی پدید آورد: کلاس به هیچ وجه نمی‌توانست بشنود که فاکت‌هایی سلبی وجود دارند. من هنوز هم متمایلم بیان‌دیشم^۵ که آن‌ها وجود دارند.» (Russell, 1972: 41–42; See also:) (Russell, 1919: 4

البته گرچه این که گزاره‌های سلبی صادق در خارج چه مابه‌ازایی دارند، مثبت یا منفی^۶، از زمان راسل به بعد جزو دشوارترین مسائل فلسفی اختلافی بوده است و هنوز نیز چنین است، ولی روشن است که هرکسی هنگامی که مثلاً می‌گوید (ب)، معنای آن را می‌فهمد و شهوداً و بدهتاً می‌فهمد که (ب) مابه‌ازایی خارجی دارد و آن را واقعی می‌داند. ولی آشکارا مشکل این‌جا است که هنگامی که با دشوارهٔ حکم سلبی روبه‌رو می‌شود معلوم نیست کدام‌یک از دوراهه‌های شگفت‌انگیز را برخواهد گزید: اگر هم‌چون راسل واقعیت سلبی را برگزیند بسیار مطرود خواهد شد و اگر واقعیتی ایجابی برای سلب را برگزیند باید دلیل قانع‌کننده‌ای برای ارجاع سلب به ایجاب ارائه دهد. اینک، ویتگنشتاین از اندیشمندانی است که، برخلاف پندار رایج، بسیار درگیر مسائل عدمی بوده است و به مهم‌ترین مسألهٔ آن، یعنی دشوارهٔ واقعیت سلبی، نیز راه‌حلی پیش‌نهادده است. ما نخست اشاره‌ای به راه‌حل‌های او به مطلق مسائل عدمی^۷ می‌کنیم و سپس به بررسی انتقادی راه‌حل خاص او به واقعیت سلبی، که به‌ویژه از جهت انتقادی ظاهراً فاقد پیشینه است، خواهیم پرداخت.

۲. راه‌حل ویتگنشتاین به مطلق مسائل عدمی

ویتگنشتاین به تبع افلاطون به شدت درگیر مسائل عدمی بوده است. توضیح این که، افلاطون در *تئایتوس* می‌گوید عدم حتی متعلق پندار^۸ هم نیست. پس به طریق اولی متعلق علم هم نخواهد بود:

[۱۸۹] ... **سقراط:** و آیا کسی که می‌پندارد، چیز معینی را نمی‌پندارد؟

ثئای تتوس: البته چیز معینی را می‌پندارد.

سقراط: یعنی چیزی را که برآستی هست؟

ثئای تتوس: آری.

سقراط: و آیا اگر کسی پنداری داشته‌باشد درباره چیزی که نیست، باید گفت که

درباره هیچ چیز پنداری ندارد؟

ثئای تتوس: چنین می‌نماید.

سقراط: و آیا کسی که درباره هیچ چیز پنداری ندارد، باید گفت که اصلاً پنداری

ندارد؟

ثئای تتوس: نتیجه استدلال همین است.

سقراط: پس آیا محال است آدمی درباره لاوجود پنداری داشته باشد: خواه درباره

چیزی که موجود نیست و خواه درباره هیچ فی‌نفسه؟

ثئای تتوس: چنین می‌نماید.^۹ (صص ۱۳۴۴-۱۳۴۵ [189a-189b])

آنسکوم با گزارش این بخش از سخن افلاطون می‌گوید: «ویتگنشتاین بارها و بارها در سرتاسر زندگی [خود] به دشواری ارائه‌شده در این استدلال بازمی‌گشت.» (Anscombe, 1963: 13) ولی هکر، بر خلاف شرح درست آنسکوم، به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا پژوهش از نیستی اصلاً برای ویتگنشتاین امر معناداری نبوده است:

... هیچ معنایی ندارد پرسیم چند نفر در دانشکده/ مدرسه عالی وجود

ندارد. (don't exist) ... آیا وجود ویژگی‌ای است که برخی چیزها

واجدند و چیزهای دیگر فاقد؟ ... پژوهش درباره وجود یا شیئیت

(existence or 'Being') بسیار اندک معنادار است چه رسد به

[پژوهش درباره] **عدم یا هیچی** (non-existence or

'Nothing') (آن‌گونه که هایدگر کوشید [درباره] هیچی

پژوهش کند.) (Hacker, 1997, p. 8)

البته ویتگنشتاین به چون و چرا در برخی از ادعاهای هایدگر هم چون «هیچ می‌هیچد» (das 'Nichts nichtet') - و تا اندازه‌ای تقدم هیچی بر سلب - از نظر معنا، مبانی، لوازم، تجربه‌پذیری، کاربرد در علم و غیره پرداخته‌است (Wittgenstein, 2003, 68-77) ولی این بدان معنا نیست که او خود به حل دشواری‌های معدومات نپرداخته باشد. پس به نظر می‌رسد نخست باید به دفاع از درستی ادعای آنسکوم پرداخت و نشان داد که اصلاً ویتگنشتاین به دشواری عدم و سلب پرداخته است و سپس در پی راه حل او به واقع سلبی بود. ویتگنشتاین پس از گزارش بخش یادشده سخن افلاطون می‌گوید:

«۵۱۸. ... و نباید کسی که نقاشی می‌کند چیزی (etwas) را نقاشی کند و کسی که چیزی را نقاشی می‌کند چیزی واقعی (Wirkliches) را نقاشی کند؟ خوب، به من بگو متعلق/موضوع (Objekt) نقاشی چیست: نگاره انسان (Menschenbild) (برای نمونه)، یا انسانی (Mensch) که نگاره، او را رخ نگاشت می‌کند/ باز می‌نمایند؟» (PI. 518.)^{۱۰}

هدف ویتگنشتاین در این جا تمایز گذاشتن بین صورت و تصویر یک شیء و متعلق خارجی آن است (بسنجید با تمایز معروف مفهوم و مصداق) و بنابراین آن را به «انسان نقاشی شده بر روی کاغذ و غیره» و «متعلق واقعی و خارجی انسان» تشبیه می‌کند. ولی همان طور که می‌توان چیزی را نقاشی کرد که در خارج وجود ندارد، به همین سان می‌توان چیزی را تصور کرد که اصلاً در خارج وجود ندارد. نقدهای ویتگنشتاین گاه، پس از گزارش این بخش از سخن افلاطون، روشن‌ترند؛ چه نشان می‌دهد می‌توان برای مثال گوزنی را تصور کرد که به هیچ معنایی وجود ندارد:

«۶۹. ... اگر ما در این استدلال به جای «تصور داشتن» (vorstellen) واژه مثلاً «کشتن» (töten) را بگذاریم، آن گاه قاعده‌ای برای به کارگیری این واژه وجود دارد: معنا ندارد بگوییم «من چیزی را می‌کشم که وجود ندارد (nicht existiert)». من می‌توانم گوزن نری تصور کنم که آن جا نیست، در آن چمن زار، ولی نمی‌توانم آن را که آن جا نیست بکشم. و «تصور کردن گوزن نری در آن چمن زار» یعنی: تصور کردن این که

گوزن نری آن‌جا است. ولی کشتن گوزنی نر نه یعنی: کشتن این‌که
ولی اگر کسی بگوید «برای این‌که بتوانم گوزنی نر را تصور کنم آن باید
به هر حال به معنایی خاص موجود باشد»، — پاسخ این است: نه، به‌هیچ
معنایی برای آن لزومی ندارد که موجود باشد. و اگر بخواهند پاسخ دهند:
«ولی رنگ قهوه‌ای، مثلاً، در هر صورت باید وجود داشته باشد، تا بدان
وسیله من بتوانم تصویری از آن داشته باشم» — [آن‌گاه] چنین می‌توان
گفت: «رنگ قهوه‌ای وجود دارد» اصلاً معنایی ندارد؛ مگر شاید این [را
بتوان گفت] که آن این‌جا یا آن‌جا به‌عنوان رنگ شیء وجود دارد؛ و این
ضروری نیست تا بدان وسیله من بتوانم گوزن نری قهوه‌ای را تصور
کنم.» (*Zettel*; See also: *Philosophische*)
"(Grammatik, 90"

پس ویتگنشتاین نشان می‌دهد حتی اگر به‌هیچ معنایی گوزنی و/یا رنگی قهوه‌ای در خارج وجود
نداشته باشد می‌توان چنین گوزن معدومی را تصور کرد. عبارت زیر نیز دیدگاه ویتگنشتاین را درباره
شناخت‌پذیری عدم بیش‌تر روشن می‌کند:

«چگونه انسان می‌تواند به آن‌چه محقق نیست (what is not the
case) بیاندیشد؟ این نمونه‌ای زیبا از دشواری فلسفی است. می‌پرسد
«چگونه انسان می‌تواند ...؟» و در حالی که این ما را سرگشته می‌کند باید
پذیریم که هیچ چیز آسان‌تر نیست از اندیشیدن به آن‌چه محقق نیست.»
(*The Blue and Brown Books*, p. 30)

پس تا این‌جا ویتگنشتاین تلاش کرده‌است راه خود را از افلاطون جدا کند و معدوم‌ها را
شناخت‌پذیر بداند. ولی آشکارا از این تلاش عام او به‌هیچ‌روی به‌راحتی راه‌حلی برای واقعیت‌سلبی
نیز به‌دست نمی‌آید.^{۱۲} پس باید به راه‌حل خاص او متمرکز شویم.

۳. راه حل خاص ویتگنشتاین به واقعیت سلبی

پیش از پرداختن به راه حل ویتگنشتاین باید دانست که او در پیش نهادن دیدگاه خود درباره واقعیت‌های منفی گاه به هیچ روی وارد جزئیات نمی‌گردد و مطلب را چندان روشن نمی‌سازد؛ چنان که خود او نیز درست در همین بحث سلب به «عدم وضوح» (Unklarheit) آرای خود تصریح کرده است (NB, p. 33). بنابراین باید بکوشیم تا تنها چهارچوب دیدگاه وی را دریابیم و به نقد و بررسی همین چهارچوب بپردازیم. البته ما تلاش خواهیم کرد همین چهارچوب را روشن‌سازیم و سپس به سنجش بپردازیم.

باز پیش از هر چیز باید دانست بحث سلب، و واقعیت سلبی مطابق آن، برای ویتگنشتاین نه به عنوان مسأله‌ای تلویحی و حاشیه‌ای بلکه به عنوان مسأله‌ای اصلی به جد مطرح بوده است. او در سرتاسر آثارش با عباراتی گوناگون به طرح این مسأله پرداخته است. هنگامی معنای پرسش مربوطه او در پژوهش‌های فلسفی، یعنی «۵۴۷... آیا اکنون حقیقت سلب (das Wesen der Negation) را می‌دانی؟»، روشن می‌شود که به عبارات او در سایر آثارش برگردیم تا شرح آن را به دست آوریم: «مشکل ... سلب: نه «این میز سبز است» [~p]. چگونه من واقعیتی را درباره این میز بیان می‌کنم اگر بگویم آن سبز نیست؟» (The Yellow Book, p. 59) این سخن پیرامون این میز به این دلیل دشوار است که «معنای سلب در این ایده قرار دارد که چیزی باید مطابق یک نشانه [یعنی ~] باشد.» (Lectures, 1934–35, p. 109) به عبارتی، «چگونه $not-p$ می‌تواند p را سلب نماید هنگامی که p نمی‌تواند محقق باشد (may not be the case)، یعنی هنگامی که هیچ چیز مطابق p نباشد؟» (Lectures, 1934–35, p. 110) به همین خاطر است که «چیز عجیب و غریبی درباره آن وجود دارد.» (Lectures, 1934–35, p. 119) یعنی به این خاطر که «ظاهراً باید به واقعیتی (a fact) رجوع/اشاره (refer) کنیم که وجود ندارد.» (Lectures, 1934–35, p. 120) چراکه ویتگنشتاین به درستی در مورد گزاره (و حاکی) سلبی نیز می‌پذیرد که آن هم باید مطابق و مشیر به واقع باشد. (NB, p. 23; Cf.: NB, p. 38; Zettel, 317; Lectures, 1934–35, p. 113; Tractatus, 2.1, 2.11, 2.201 & 4.1) بدین سان در گزاره سلبی اشاره به چنین واقعیتی به نوبه خود این دشواره را پیش می‌آورد که «چیزی که نیست چه/چگونه می‌باشد؟» (Wie verhält es sich)

(NB, p. 32) *nicht*؛ یعنی این «سرّ سلب» را مبنی بر این که: «... آن بدین گونه نمی‌باشد و با این همه می‌توانیم بگوییم چیزی که نیست چه/چگونه می‌باشد.» (NB, p. 30) پس امر شگفت‌انگیز و رازآلودی که در این جا هست این است که با آن که هر چه در خارج هست واقعیتی مثبت است آیا ما – برای توجیه مطابق قضایای سلبی – به‌ناچار باید بتوانیم برای آن چه در خارج نیست، یعنی مدلول سلب، نیز واقعیتی منفی قائل شویم و به نحوه وقوعش بپردازیم؟ طبیعی است که ویتگنشتاین اکنون به صورت استفهام انکاری بگوید: «آیا واقعیت مثبت (die positive Tatsache) اولیه (primar) است و منفی (die negative) ثانویه (sekundar)، یا این که آن‌ها هم‌سطح (gleichberechtigt) اند؟ ... مسأله واقعاً این است: آیا در کنار مثبت‌ها واقعیت‌هایی [دیگر هم] موجود است؟» (NB, p. 32–33) در این جا حس شهودی واقع‌گروی ویتگنشتاین نمی‌تواند به استقلال واقعیت‌های منفی تن دردهد: «این دوگانگی (Dualismus) واقعیت‌های مثبت و منفی است که مرا آرام نمی‌سازد. چراکه چنین دوگانگی‌ای نمی‌تواند موجود باشد. ولی چگونه باید از آن پرهیخت؟» (NB, p. 33) بدین سان اکنون باید بکشیم سلب را به ایجاب برگردانیم چراکه «برای این که وضعیت چیز منفی (den negativen Sachverhalt) بتواند موجود باشد، نگاره [وضعیت چیز] مثبت (das Bild des positiven) باید موجود باشد.» (NB, p. 24)

پس اکنون که بحث واقع سلبی به‌جد برای ویتگنشتاین مطرح است، می‌توانیم به این بپردازیم که او چگونه درصدد برآمده‌است نشان دهد واقعیت مثبت، اولیه و واقعیت منفی، ثانویه است و سلب را به ایجاب برگرداند. ولی پیش از این بگذارید به اتهامی بپردازیم که گاه گفته‌اند در تراکتاتوس نظریه ویتگنشتاین درباره وضعیت‌های امور واقعیت سلبی را می‌پذیرد. چه، او می‌گوید:

(2.06) وجود داشتن و وجود نداشتن (Nichtbestehen) وضعیت‌های

چیزها (Sachverhalten)، واقعیت [=بودش] (Wirklichkeit)

است.

(وجود داشتن وضعیت‌های چیزها را ما همچنین یک بوده مثبت، و وجودنداشتن وضعیت‌های

چیزها را یک بوده منفی (negative Tatsache) می‌نامیم.)^{۱۵}

2.063) مجموع واقعیت جهان است.^{۱۶} (ترجمه ادیب سلطانی)

در این جا ظاهر عبارت واقعیت و بوده منفی (negative Tatsache) نشان گر این است که واقعیت سلبی نوعی واقعیت و بوده است (درست همان طور که واقعیت ایجابی نوعی واقعیت و بوده است) و بنابراین به نحوی از وجود و شیئیت برخوردار است؛ چه مثلاً «این رز قرمز نیست ... نشان گر [واقعیتی] منفی است.» (Notes on Logic, p. 233) بدین سان جهان مجموع واقعیت های مثبت و منفی است. ولی می دانیم ویتگنشتاین با واقع منفی راسل به شدت مخالف است.^{۱۷} (Cf. for example: Brownstein, 1973; Jago, 2007, 15; ...) با این همه، بیان برخی مقاصد گاه به ناچار به گونه ای در می آید که انگار اصلاً قصد پذیرش آن را دارد. اما می دانیم که، با وجود این ظاهر فریبنده، شارحان مقصود اصلی وی را رد آن می دانند نه پذیرش آن (Brownstein, 1973; Pippin, 1979, 179¹⁸; Reicher, 2002, 183–186; McDonough, 1986, 16 & 24–26 & 30–42; Black, 1971, 70–72; Oaklander & Miracchi, 1980, pp. 441–442).

شاید این گونه نیز بتوان از ویتگنشتاین دفاع کرد که او در این جا تنها به نام گذاری واقع سلبی پرداخته است و گرنه در این جا در مورد پذیرش یا رد این واقع سلبی خاموش است. چه تکلیف پذیرش یا رد آن پیش تر در ۲,۰۵ مشخص شد. پس این جا نام آن چه را که در ۲,۰۵ به رد هستی شناختی آن پرداخت «واقع سلبی» می نهد. این هماهنگ است با آن چه برخی، برای رد کردن این که تراکتاتوس از نظر هستی شناختی واقع سلبی را پذیرفته است، می گویند: ۲,۰۶ تمایزی صرفاً اصطلاح شناختی (only-terminological distinction) بین فکت های ایجابی و سلبی می نهد (Silva, 2010, 295; See also: Maslow, 1961, 37). مک دانو هم آن را یک تعریف محض (a mere definition) می داند (و البته آن را به معنای نفی واقعیتی مثبت می گیرد نه اثبات واقعیتی منفی – که به نظر ما از این جهت تأثیری در رفع اصل اشکال ندارد) (McDonough, 1986, 31).

به نظر می رسد بتوان بخش هایی از ۵,۴۴ (بسنجید با: ۴,۰۶۲۱) را ناظر به رد واقع سلبی دانست؛

چه در این جا ویتگنشتاین می گوید «~» هیچ متعلقی در خارج ندارد:

5.44) ... اگر برابر ایستایی وجود داشته باشد که «~» خوانده شود،
آنگاه «~p» باید چیزی بگوید دیگرسان با «p». زیرا یک گزاره
می‌بایست به «~» پردازد؛ و دیگری، نه.

گرچه این مطلب می‌تواند اتهام پذیرش واقع سلبی را رد کند، ولی در مورد این عبارت نکته
اول این است که اگر برخی از طرفداران واقع سلبی از قضا بپذیرند که معنا و متعلق (فکت یا وضع
واقع) «~p» با معنا و متعلق «p» متفاوت است، در این صورت رد ویتگنشتاین کارساز نخواهد
بود. نکته دوم نیز این است که او در این‌جا صرفاً به رد واقع سلبی پرداخته است و نه به نسبت
واقع سلبی با واقع ایجابی (نیز). این نقد ما بر ۵,۴۴ نشان‌گر این نیز هست که بهترین دلیل بر رد
واقع سلبی تلاشی است که ویتگنشتاین انجام داده است تا سلب را به ایجاب برگرداند تا بدین‌وسیله
هم به رد واقع سلبی پرداخته باشد و هم دیدگاه برگزیده خود را پیش‌نهاده باشد:

2.05) مجموعه وضعیتهای موجود چیزها، همچنین تعیین می‌کند که
کدام‌یک از وضعیتهای چیزها وجود ندارند.^{۱۹} (ترجمه ادیب‌سلطانی)

یک پرسشی که در این‌جا پیش می‌آید این است که: آن وضعیتهای چیزها که ویتگنشتاین در
این‌جا می‌گوید وجود ندارند چیست؟ پرسش دیگر این است که: معنای این که آن‌ها به‌وسیله
مجموعه وضعیتهای موجود چیزها تعیین می‌شوند چیست؟^{۲۰} پاسخ این دو پرسش همان
راه‌حل ویتگنشتاین است به واقع سلبی. چه، پاسخ پرسش نخست این است که صدق این قضیه
سلبی که مثلاً «سی مرغ موجود نیست» مستلزم این است که به‌ازای آن در خارج وضع واقع
موجودی نفی شود؛ یعنی این وضع واقع موجود نفی شود که در خارج «سی مرغی هست». پاسخ
پرسش دوم نیز این است که در این‌جا عبارت «تعیین می‌کند» نشان‌گر این است که در جهان
خارج (و از نظر هستی‌شناسی و نه معرفت‌شناسی) این وضعیتهای موجود و مثبت چیزها است
که این‌را مشخص می‌کند که کدام‌یک از وضعیتهای چیزها وجود ندارند - یعنی همان
واقعیت‌های سلبی را.^{۲۱}

از سوی دیگر، اگر - با وجود دلالت نسبتاً آشکاری که ظاهر این بخش بر ارجاع سلب به ایجاب دارد - در نشان دادن این مطلب نکوشیم که این بخش از *تراکتاتوس* ناظر به ارجاع واقع سلبی به ایجابی است، در آن صورت نه تنها در *تراکتاتوس* بلکه در هیچ یک از آثار دیگر ویتگنشتاین سخنی آشکارتر درباره ارجاع واقع سلبی به ایجابی وجود ندارد. آیا ویتگنشتاین به شدت با واقع منفی راسل مخالفت کرده است و در عین حال خود هیچ راه حلی برای ارائه نداشته است؟ بلکه، تا اندازه زیادی به خاطر عدم توجه به همین ارجاع واقع سلبی به ایجابی بوده است که کسانی مدعی شده اند که شاید اصلاً او واقع سلبی را پذیرفته است. برای نمونه، استاک از محدود کسانی است که به خاطر عدم نگاه سیستمی به فلسفه ویتگنشتاین دچار این لغزش شده است. او برای این که نشان دهد ویتگنشتاین پایه و اساس (ground) واقعیت سلبی را واقعیت ایجابی نمی داند، و بنابراین پذیرش واقعیت سلبی را در *تراکتاتوس* محتمل بداند، این گونه به شرح *تراکتاتوس* می پردازد که 'not-p' باید متعلق سلبی داشته باشد در غیر این صورت «هیچ چیزی در جهان، که به عنوان مجموعه واقعیت‌ها یا وضعیت‌های موجود امور (the totality of facts or existing states of affairs) تلقی می شود، نخواهد ماند که بتواند به عنوان پایه و اساس صدق 'not-p' باشد.» (Stock, 1985, 471) البته طرح چنین دیدگاهی درباره ویتگنشتاین گذشته از این که به خودی خود بسیار شگفت‌انگیز است، هم با مخالفت مشهور ویتگنشتاین با راسل در مورد واقع سلبی ناسازگار است و هم با گزارش‌های مستند فراوانی که در این نوشتار از آثار خود ویتگنشتاین پیش کشیدیم.

به هر روی، پاسخ دو پرسش یادشده می گوید راه حل ویتگنشتاین به واقع سلبی این است که مجموع (Gesamtheit)^{۲۲} واقعیت‌های ایجابی یک واقعیت سلبی را نیز مشخص خواهد کرد. این بدان معنا است که برای این که بتوان صدق ساز مثلاً این جمله خبری صادق را مشخص کرد که اتمی به اسم فلان وجود ندارد، برای این منظور باید نخست سراغ تمام اتم‌های موجود رفت و سپس به وسیله همین مجموعه اتم‌های موجود است که این نیز مشخص خواهد شد که اتمی به اسم فلان وجود ندارد؛ مثلاً بدین سان که اگر چنین اتمی وجود می داشت در بین این مجموعه یافت می شد ولی چون ما تنها همین مجموعه را می یابیم پس این بدین معنا نیز هست که دیگر فلان اتم مورد بحث وجود ندارد. ویتگنشتاین در آثار خود دیگر به نحو جزئی و مفصل به این

نپرداخته است که چگونه مجموع واقعیت‌های ایجابی یک واقعیت سلبی را نیز می‌تواند مشخص‌سازد.

مطلب ظاهراً مشابهی که در جای دیگری از *تراکتاتوس* آمده است همین مضمون را به راحتی نمی‌رساند و نیازمند تفسیر بیش‌تری است:

1.12 ... مجموعه بوده‌ها آنچه را که وضع واقع است تعیین می‌کند؛

و نیز تعیین می‌کند هر آنچه را که وضع واقع نیست.^{۲۳} (ترجمه)

ادیب‌سلطانی)

اگر در این عبارت بوده‌ها و وضع واقع را تنها مثبت می‌دانستیم (که به زودی خواهیم گفت مجازیم چنین بدانیم)، در این صورت بر پایه این عبارت مجموعه بوده‌های مثبت آنچه وضع واقع نیست را نیز تعیین می‌کرد. توضیح این که مثلاً «تهران پایتخت ایرلند نیست» قضیه‌ای سلبی است که یا به‌زای این قضیه سلبی در خارج وضع واقعی سلبی وجود دارد و یا به‌زای آن دیگر در خارج وضع واقعی سلبی وجود ندارد. حالت اول مخالف فرض کنونی ما است که وضع واقع را تنها مثبت دانسته‌ایم. در صورت دوم (که موافق فرض کنونی ما است) همه وضع‌واقع‌های مثبت متعلق «تهران پایتخت ایرلند نیست» را نیز که وضع واقع نیست تعیین می‌کرد. پس این مجموعه بوده‌های موجود و مثبت می‌بود که آن چه وضع واقع نیست را نیز تعیین می‌کرد.

ولی اگر، به این خاطر که دیدیم ویتگنشتاین به تصریح وجود نداشتن وضعیت‌های چیزها را یک واقع و بوده منفی نامید، صورت اول را فرض بگیریم باید بگوییم او در این جا وضع واقع را تنها مثبت ندانسته است. پس تفسیر این می‌شود که این مجموعه بوده‌های اعم از مثبت و منفی است که هر آنچه وضع واقع نیست را نیز تعیین می‌کند. ولی از آن جا که شاید همان بوده‌های منفی باشد که هر آنچه وضع واقع نیست را تعیین کند، پس اشکال این می‌شود که ارجاع سلب به ایجاب در خارج اثبات نمی‌گردد. برای حل این تهافت ظاهری در *تراکتاتوس* می‌توان گفت چون ویتگنشتاین در آغاز رساله این بحث را پیش کشیده‌است و هنوز به بحث واقع سلبی نرسیده‌است فرض را بر همان امری گذاشته است که تقریباً همه انسان‌ها بدان گرویده‌اند؛ یعنی تنها بوده‌های موجود و مثبت است که در خارج واقعیت دارند. پس نیازی نمی‌دیده است که به جای «مجموعه

بوده‌ها» تعبیر «مجموعه بوده‌های موجود/مثبت» را به کار برد؛ وگرنه منظورش همین «مجموعه بوده‌های موجود/مثبت» بوده‌است. عبارت زیر، که در آغاز تراکتاتوس است و در آن بحثی از وجود **نداشتن** وضعیت‌های چیزها نیست، به روشنی گویای این مطلب است: «(2) آنچه که وضع واقع است، یعنی یک بوده، وجود وضعیت‌های چیزها است.»^{۲۴} (ترجمه ادیب‌سلطانی)

پس کوتاه این که ویتگنشتاین بر پایهٔ مجموعهٔ بوده‌های موجود و مثبت وضع‌واقع‌های اعم از مثبت و منفی را تعیین کرده‌است و بدین‌سان واقع سلبی را به واقع ایجابی برگردانده‌است؛ چنان‌که بسیاری از شارحان نیز ویتگنشتاین را این‌گونه فهمیده‌اند. (Ostrow, 2004, 34, 38 & 83; Morris, 2008, pp. 51–52; Capaldi, 1998, pp. 182–83; Faye, Scheffler & Urchs, 2000, p. 36; Black, 1971, 213–14; Simons, 1992, 159 & 165–66; Findlay, 2006, 76–77; Bogen, 2006, 22–24; (Maslow, 1961, p. 37

و بالاخره در پایان گفتنی است چون ویتگنشتاین از استقلال واقعیت‌های اتمی عدول کرده است (Friedlander, 2001, p. 215)، برخی مدعی‌اند پس دیگر نیازی نیست یک واقعیت منفی به‌وسیلهٔ همهٔ واقعیت‌های ایجابی تعیین شود؛ بلکه می‌تواند به‌وسیلهٔ یک واقع مثبت تعیین شود (Hunnings, 1988, 9) ولی چنین کسی اول باید نشان دهد ویتگنشتاین از مولکولی بودن گزاره و واقعیت منفی نیز عدول کرده‌است: «هیچ گزارهٔ اتمی منفی نیست.» (Wittgenstein, 2008, p. 99) به‌نظر ما حتی اگر ویتگنشتاین یک واقع منفی مولکولی را از یک واقع مثبت اتمی استنتاج کند (Hunnings, 1988, 9)، باز این لزوماً به سود چنین ادعایی نیست؛ چراکه این استنتاج می‌تواند به کمک همهٔ واقعیت‌های ایجابی بوده‌باشد و آن یک واقع مثبت اتمی صرفاً به دلایلی بیش‌تر مد نظر بوده‌باشد و به‌همین خاطر بیش‌تر به‌عنوان مقدمهٔ استنتاج خود را نشان‌دهد. نکتهٔ مهم‌تر این‌که، از قضا عدول ویتگنشتاین از استقلال واقعیت‌های اتمی زمینهٔ بهتری فراهم‌می‌آورد برای ارجاع سلب – که مولکولی است – به ایجاب؛ چراکه با فرض استقلال واقعیت‌های اتمی دیگر استنتاج غیراتمی‌ها – از جمله سلبی‌ها – از اتمی‌ها شدنی نمی‌بود. فرض کنید بخواهیم از دو امر اتمی به نتیجه‌ای برسیم. از آن‌جا که این دو هیچ ربطی به یک‌دیگر ندارند نمی‌توانند با امر سومی (که در این‌جا همان نتیجه است) مرتبط باشند؛ وگرنه دو امر مرتبط با یک چیز خود با هم مرتبط‌اند. در حالی که فرض ما عدم ارتباط مطلق آن دو بود.

۴. نقد راه‌حل خاص ویتگنشتاین به واقعیت سلبی

بگذارید نخست به بررسی نقدهای جاشوا راسموسن (Joshua Rasmussen) بپردازیم و سپس به نقدهای خود بازگردیم. وی در نقد این دیدگاه ویتگنشتاین و هر دیدگاه مشابهی که واقع سلبی را به کل موجودات برگرداند می‌گوید کل موجودات را چه جداگانه و چه باهم دیگر در نظر بگیریم دو اشکال زیر به آن‌ها وارد است:

(۱) جهت سادگی مجموع همه چیزها را E در نظر می‌گیریم. E متشکل است از سیارات، گیاهان، جانوران، اعضای خانواده شما و دیگر موجودات جهان. ولی این قضیه سلبی که مثلاً (الف) «هیچ اسب تک‌شاخی موجود نیست»، این به نظر نمی‌رسد درباره هیچ‌یک از آن چیزها باشد. مثلاً (الف) درباره اعضای خانواده شما نیست؛ در حالی که شهوداً قضایا باید «درباره»ی اجزای مطابق خود باشند. (البته راسموسن به خاطر ابهام در واژه «دربارگی» به این نقد خود پای‌نمی‌فشارد و نقد اصلی خود را نقد زیر می‌داند.) (Rasmussen, 2014, 30–32).

(۲) لب اشکال دوم راسموسن به زبان ساده این است که مثلاً فرض کنید به E چند اسب تک‌شاخ افزوده شود. اینک یا E به جهانی وسیع‌تر تبدیل می‌شود تا آن چند اسب تک‌شاخ را نیز دربرگیرد و یا E جزئی از جهان بزرگ‌تری خواهد شد که آن چند اسب تک‌شاخ را نیز دربرگرفته است. در هر دو صورت E هنوز هم وجود دارد و در عین حال در این شرایط جدید (الف) مطابق E نیست و کاذب است. ولی این پذیرفتنی نیست. چون اگر صدق‌ساز گزاره، E ، وجود داشته باشد – که دیدیم در این‌جا در هر صورت وجود دارد – آن گزاره، (الف)، باید صادق باشد. پس ملاک بودن E برای صدق (الف) نادرست است (Rasmussen, 2014, 32–34).

نقد اشکال نخست این است که دیدگاه ویتگنشتاین نمی‌گوید (الف) دربارهٔ اعضای خانوادهٔ ما است یا دربارهٔ گیاهان است یا...؛ بلکه می‌گوید دربارهٔ کل جهان است. البته اگر کل جهان محدود به عضوی از خانوادهٔ ما می‌بود در این صورت (الف) دربارهٔ آن می‌بود. ولی در هر صورت دیدگاه ویتگنشتاین از جهت «دربارگی» و حیث التفاتی موضوع عدمی قضیه—آن گونه که در این جا مورد نقد قرار گرفته است—اشکالی ندارد. به‌خاطر این که گرچه در نگاه نخست (الف) باید «درباره»ی اجزای مطابق خود باشد، ولی چون کل قضیه (الف) قضیه‌ای سلبی است و ما در جهان خارج مطابق سلبی نداریم، یا باید منکر مطابقت کل قضیه‌ای چون (الف) با جهان خارج شویم و یا مطابقی وجودی برای آن بیابیم. اولی بداهتاً و شهوداً پذیرفتنی نیست. پس دومی اثبات می‌گردد. بدین‌سان از آن جا که در جهان خارج هیچ اسب تک‌شاخی وجود ندارد (الف) نمی‌تواند دربارهٔ موضوع عدمی خود، یعنی اسب تک‌شاخ، باشد. پس اکنون همان‌طور که گزاره (الف) نیازی ندارد دربارهٔ مهم‌ترین جزو خود، یعنی دربارهٔ موضوع خود، باشد به‌طریق اولی دیگر نیازی نیست دربارهٔ اجزای مطابق خود نیز باشد. پس آن چه ضروری است این است که (الف) دربارهٔ یک یا چند یا همهٔ موجودهای خارجی باشد. پس مدافعان چنین دیدگاه‌هایی می‌توانند بگویند اشکالی ندارد (الف) تنها دربارهٔ کل موجودات باشد نه دربارهٔ اجزای آن مانند اعضای خانوادهٔ ما و غیره.

یا مثلاً این گزاره را در نظر بگیرید: (ب) «سیارات منظومهٔ شمسی ۸ عددند.» اگر اجزای سیارات منظومهٔ شمسی را در نظر بگیریم، نه کل سیارات منظومهٔ شمسی را، در این صورت گرچه (ب) دربارهٔ این اجزا خواهد بود ولی ۸ بر هیچ‌یک از این اجزا حمل نخواهد شد و کل قضیه (ب) کاذب خواهد شد. پس ضرورتی ندارد یک قضیهٔ صادق دربارهٔ اجزای مطابق خود نیز باشد.

اما در نقد اشکال دوم نشان می‌دهیم در این شرایط جدید صدق‌ساز (الف) از آن جهت که صدق‌ساز (الف) است دیگر وجود ندارد. فرض کنید همهٔ دایناسورهایی که در طول تاریخ پدید آمده‌اند n عددند. اکنون (به‌نحو قضیهٔ خارجی) می‌گوییم: (ج) «هر دایناسوری تخم‌گذار است.» این‌جا صدق‌ساز این قضیه (ج) این است که در خارج همهٔ این n دایناسور تخم‌گذار هستند. اکنون اگر این جهان به‌جای n دایناسور $n+1$ دایناسور می‌داشت، در این صورت صدق‌ساز قضیه (ج) این می‌بود که در خارج همهٔ این $n+1$ دایناسور تخم‌گذار هستند نه این که آن n دایناسور تخم‌گذار هستند. پس گرچه آن n دایناسور هنوز هم متعلق به این جهان جدید هستند ولی برای احراز صدق

(ج) باید به سراغ همه $n+1$ دایناسور رفت نه به سراغ همه n دایناسور. اکنون اگر از قضا آن دایناسور(های) جدید پستان‌دار باشد نه تخم‌گذار، (ج) دیگر صادق نخواهد بود. بدین‌سان در (الف) نیز چون اعضای جدیدی، یعنی چند اسب تک‌شاخ، به E افزوده شده‌اند (E')، مجموع جهان تغییر یافته و دیگر E نیست بلکه E' است. پس (الف) دیگر صادق نیست و کاذب است.

پیش از نقدهای خود بر دیدگاه ویتگنشتاین اشاره به نکته‌ای بسیار سودمند خواهد بود: به‌رغم دلایل روشنی که به سود تفسیر «تعیین کردن» به ارجاع سلب به ایجاب آوردیم و به شرح‌های هماهنگ بسیاری نیز اشاره کردیم، اگر کسی بگوید شاید منظور ویتگنشتاین صرفاً تعیین باشد و نه ارجاع سلب به ایجاب، حتی در این صورت نیز نقدهایی که در زیر بر دیدگاه او خواهیم آورد به‌گونه‌ای است که تعیین به هر معنایی که تفسیر شود نقدهای ما بر آن تفسیر نیز وارد است. چه، نقدهای زیر پیش از هر چیز همین «تعیین کردن» سلب با همه ایجابی‌ها را به چالش می‌کشد.

اکنون بگذارید به نقد و بررسی بپردازیم. جدای از این اشکال که ویتگنشتاین چگونگی مشخص شدن واقعیت‌های سلبی توسط همه واقعیت‌های ایجابی را روشن‌نمی‌سازد^{۲۵}، به‌نظر ما نقدهای زیر به او^{۲۶} وارد است:

(۱) آیا واقعاً هنگامی که مردم، و فیلسوفان، گزاره سلبی صادقی را، که بسیاری از آن‌ها بدیهی نیز است، تصدیق می‌کنند همه واقعیت‌های ایجابی را دانسته‌اند؟ مثلاً اگر بگوییم (الف) «دایره مربع وجود ندارد» آیا باید همه واقعیت‌های ایجابی را دانسته باشیم؟ مسلماً چنین نیست. البته برخی در این‌جا در شرح ویتگنشتاین گفته‌اند: «اگر ما دانای مطلق (omniscient)^{۲۷} و توانای مطلق می‌بودیم و زبان کاملی به‌کار می‌بردیم نیازی به سلب نمی‌داشتیم.» (Maslow, 1961, p. 37). ولی آشکارا پذیرش این دیدگاه خود تقریباً به همان اندازه پذیرش واقع سلبی خلاف شهود است. چراکه ما با آن که دانای مطلق نیستیم و همه واقعیت‌های ایجابی را نمی‌دانیم، شهوداً به صدق قضیه‌ای چون (الف) علم داریم.

(۲) هم‌چنین هنگامی که ویتگنشتاین برای پرهیز از پذیرش واقعیت سلبی تعبیر «وجود نداشتن وضعیت‌های چیزها» را به‌کار می‌برد تا واقعیت سلبی را به‌گونه‌ای به واقعیتی ایجابی برگردانده باشد^{۲۸}، این سؤال باز باقی است که این «وجود نداشتن» خود سلب است و ناظر

به خارج است و بالاخره معلوم نیست این چگونه و ناظر به کدام چیز خارجی است. اگر این پاسخ محتمل ارائه شود که ناظر به همان «مجموعه وضعیت‌های موجود چیزها» است، در این صورت، گذشته از اشکال نخست، اشکال‌های زیر نیز بدان وارد است.

(۳) هنگام تصدیق مثلاً دو گزاره سلبی صادق کاملاً متفاوت زیر آیا ما یک مدلول واحدی داریم؟ یعنی اگر بگوییم «تهران پایتخت ایرلند نیست» و «آنکارا پایتخت عراق نیست»، آیا در هر دوی این‌ها یک مدلول واحدی داریم؟ آشکارا این خلاف شهود است. پس امر واحدی چون «مجموعه وضعیت‌های موجود چیزها» نمی‌تواند صدق‌ساز گزاره‌های سلبی صادق کاملاً متفاوت باشد و چنین گزاره‌های گوناگونی مستلزم صدق‌سازهای گوناگون‌اند.

(۴) می‌دانیم که $\sim\sim p = p$. خود ویتگنشتاین نیز شدیداً این‌را می‌پذیرد. پس در این‌جا صدق‌ساز p - یعنی مثلاً (S) «این گل قرمز است» - همان صدق‌ساز $\sim\sim p$ هم هست - یعنی همان (S'') «چنین نیست که این گل قرمز نیست» است. ولی دیدگاه کل‌گروانه یادشده مستلزم این است که $\sim\sim p = p$ دست‌کم در مورد صدق‌سازهای خود، یعنی $S = S''$ نادرست باشد. چون اگر $\sim p$ بخواهد صادق باشد، باید وجود همه واقعیت‌های ایجابی موجود صدق‌ساز این‌را تعیین کند؛ یعنی S' به مجموع واقعیت‌های ایجابی موجود برگردد - که ما این مجموع (که همان S' است) را از آن جهت که مجموع است T' می‌نامیم. پس در نهایت متعلق $\sim p$ ، یعنی S' ، چنین امر موجودی خواهد شد: T' . اکنون اگر همین S' موجود، یعنی همین نحو از کل واقعیت‌های موجود (T')، را بخواهیم نفی کنیم به چیزی چون S'' می‌رسیم به گونه‌ای که درست همین S'' صدق‌سازی خواهد بود برای $(\sim p)$. یعنی $(\sim p)$ اگر صادق می‌بود می‌بایست نفی متعلق $(\sim p)$ - یعنی نفی S' - که همان S'' می‌شود آن‌را تعیین می‌کرد. ولی همین نفی از آن جهت که یک نفی است طبق دیدگاه ویتگنشتاین باید توسط یک کل واقعیت‌های موجود تعیین شود. اینک ما این کل واقعیت‌های موجود (که همان S'' است) را از آن جهت که کل است T'' می‌نامیم. پس در نهایت صدق‌ساز $(\sim p)$ ، یعنی S'' ، نفی یک همه واقعیت‌های موجود (T') است که خود این نفی نیز سرانجام برمی‌گردد به یک مجموع موجود (T''). ولی مشکل این است که فرض بر این بود که صدق‌ساز $\sim\sim p$ ، یعنی S'' ، همان صدق‌ساز p ، یعنی S ، است که

تنها یک واقعیت موجود است نه مجموع و همه. پس "T" نیز، که همان "S" است، باید تنها یک واقعیت موجود باشد نه مجموع همه واقعیت‌های ایجابی. بدین‌سان این نقد ما می‌گوید "T" هم باید «تنها یک» باشد و هم «مجموع و همه». پس "S" نیز، که همان "T" است، هم باید «تنها یک» باشد و هم «مجموع و همه». بنابراین به تناقض می‌رسیم.

۵) اشکال دیگر این که، تقریباً برای همه ما به‌سادگی قابل‌تصور است که می‌توانست هیچ‌چیزی وجود نداشته باشد. این گزاره‌ای سلبی است که اگر متعلق و صدق‌ساز آن به‌صورت واقع سلبی در نظر گرفته نشود باید به واقعیت ایجابی برگردانده شود. ولی در این فرض هیچی مطلق، هیچ واقعیت ایجابی‌ای در خارج قابل‌تصور نیست و جهانی وجود ندارد تا واقع سلبی بدان بازگردد.

البته این اشکال آخر را می‌توان با سخن زیر ویتگنشتاین در درس‌گفتار اخلاق سنجید که در مورد جهان می‌گوید: «من نمی‌توانم تصور کنم (imagine) که آن وجود نداشته‌باشد.»^{۲۹} (Wittgenstein, 1965, p. 9) به‌عبارت فنی‌تر:

«2.0211» اگر جهان جوهری نمی‌داشت، آنگاه آیا اینکه گزاره‌ای معنا

دارد یا نه، وابسته بدان می‌بود که آیا گزاره دیگری راستین هست یا نه.

«2.0212» سپس این ناممکن می‌بود که نگاره‌ای (Bild) از جهان (چه

راستین، چه دروغین) را طرح افکنیم.^{۳۰}

هادسون در شرح این عبارت می‌گوید:

«... درباره واقعیت نهایی – یعنی آنچه ویتگنشتاین "اشیاء" می‌خواند ...

«چنین نیست که اشیاء a، b، و c وجود دارند» ... اگر معنادار باشد، می‌تواند

صادق یا کاذب باشد، اما، اگر صادق باشد، الفاظ به کاررفته در آن، یعنی

"a"، "b"، و "c" نمی‌توانند از اشیاء حکایت کنند، زیرا صدق گزاره به

این است که چنین اشیایی وجود نداشته باشند. بنابراین، براساس نظریه

ویتگنشتاین دربارهٔ معنا، این الفاظ - "a"، "b"، و "c" - بی‌معنایند و گزاره‌ای هم که حاوی آنهاست بی‌معناست...» (ص ۳۷)

پس ویتگنشتاین در واقع می‌تواند در برابر اشکال آخر ما بگوید طبق مبنای او هیچی مطلق اصلاً شناخت‌ناپذیر است. یعنی در واقع به‌رغم تلاشی که ویتگنشتاین در ارائهٔ راه‌حل به مطلق مسائل عدمی انجام داد، باید بگوییم راه‌حل او به مطلق مسائل عدمی نبوده است و تنها به عدم نسبی و نامطلق بوده است؛ چراکه برخلاف عدم‌های نسبی، هیچی مطلق جهان شناخت‌ناپذیر است. پس ویتگنشتاین کاملاً با افلاطون مخالفت نکرده است.

به‌هرروی، این اشکال آخر به‌گونه‌ای است که باز می‌تواند قابل طرح باشد: تقریباً برای همهٔ ما به‌سادگی و شهوداً قابل‌تصور است که می‌توانست هیچ چیزی وجود نداشته باشد. پس چرا باید مبنای خاص ویتگنشتاین را که خلاف این شهود ما است بپذیریم؟ یعنی به‌جای این که مبنای خاص ویتگنشتاین را نگه‌داریم و از این شهود خود دست‌برداریم، بسیاری از ما مایلیم این شهود خود را نگه‌داریم و از مبنای خاص ویتگنشتاین دست‌برداریم. پس ویتگنشتاین دلیلی بر ترجیح دیدگاه خود نسبت به این شهود ارائه نمی‌کند.

به‌هرروی، جدای از اشکال پنجم، اشکال اول و دوم و سوم و چهارم هنوز باقی است. البته به‌رغم خدشه‌پذیر بودن راه‌حل ویتگنشتاین، باید گفت گرچه او در ارجاع سلب به ایجاب کام‌یاب نبوده است واقعیت سلبی خلاف شهود را به‌حق نپذیرفته است. پس شکست او می‌تواند زمینه‌ساز راه‌حل‌های بهتری گردد؛ به‌ویژه که دیدگاه کل‌گروانه از جهت «دربارگی» و «ارجاع» و «حیث‌التفاتی» موضوع عدمی قضیه بی‌اشکال است. البته چون دیدیم کل‌گروانه‌ای که همهٔ موجودات را «مرجع» امور سلبی قرار دهد مشکل‌دار است، پس نوع خاصی^{۳۱} کل‌گروانه که کل برخی موجودات را مرجع امور سلبی قرار دهد می‌تواند پذیرفتنی باشد.

۵. نتیجه

برای مشخص کردن دیدگاه ویتگنشتاین دربارهٔ واقعیت سلبی نخست اشاره‌ای به راه‌حل‌های او به مطلق مسائل عدمی داشتیم و دیدیم گرچه او تلاش کرده‌است معدوم‌ها را شناخت‌پذیر بداند، ولی آشکارا از این تلاش عام او به‌هیچ‌روی به‌راحتی راه‌حلی برای واقعیت سلبی نیز به‌دست نمی‌آید.

پس، با اثبات این که بحث واقعیت سلبی برای ویتگنشتاین نه به عنوان مسأله‌ای تلویحی و حاشیه‌ای بلکه به عنوان مسأله‌ای اصلی به جد مطرح بوده است، به چهارچوب راه حل خاص او به واقعیت سلبی و روشن سازی آن متمرکز شدیم. بدین سان، با رد این اتهام بی پایه که *ترکتاتوس* واقعیت سلبی را از نظر هستی‌شناختی می‌پذیرد، دیدیم در جهان خارج (و از نظر هستی‌شناسی و نه معرفت‌شناسی) این مجموع (Gesamtheit)^{۳۲} واقعیت‌های ایجابی است که یک واقعیت سلبی را نیز مشخص می‌کند و بدین گونه واقع سلبی به واقع ایجابی برمی‌گردد؛ چنان که بسیاری از شارحان نیز ویتگنشتاین را این گونه فهمیده‌اند. مثلاً برای این که بتوان صدق ساز این جمله خبری صادق را مشخص کرد که اتمی به اسم فلان وجود ندارد، نخست باید سراغ تمام اتم‌های موجود رفت و سپس به وسیله همین مجموعه اتم‌های موجود است که این نیز مشخص خواهد شد که اتمی به اسم فلان وجود ندارد.

بالاخره، در مهم‌ترین بخش مقاله، پس از دفع نقدهای دیگران، خود دیدگاه ویتگنشتاین را با نقدهایی جدید - به جز ۲ که نقد جدیدی نیست - به چالش کشیدیم:

۱. برای تصدیق یک گزاره سلبی صادق نیازی نیست همه واقعیت‌های ایجابی را دانسته باشیم.
۲. استفاده ویتگنشتاین از تعبیر «وجود نداشتن وضعیت‌های چیزها» برای پرهیز از پذیرش واقعیت سلبی خود یک سلب است و ناظر به خارج.
۳. دو گزاره سلبی صادق کاملاً متفاوت نمی‌توانند یک مدلول واحدی داشته باشند.
۴. این دیدگاه مستلزم آن است که p و $\sim p$ صدق‌سازهای متفاوتی داشته باشند با آن که حتی خود ویتگنشتاین هم $p = \sim p$ را می‌پذیرد و هم واحد بودن صدق‌سازهای آن دو را.
۵. در فرض هیچی مطلق، هیچ واقعیت ایجابی‌ای در خارج قابل تصور نیست تا واقع سلبی بدان بازگردد.

قدردانی و تشکر

این مقاله با پشتیبانی مالی صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور (INSF) از طرح پسادکتری به شماره ۹۳۰۲۱۲۹۷ انجام شده است و دکتر محمد سعیدی مهر، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس، مسئول طرح بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. خود «صدق» / «حق» / «حقیقت» به اشتراک لفظی به دو معنا به کار می‌رود: (۱) معنای رایج آن که وصف قضیه است؛ (۲) به معنای متعلق قضیه صادق که امری عینی است. (توضیح‌های بیش‌تر را در «نفس‌الامر نزد ارسطو» آورده‌ایم) در منطق و فلسفه اسلامی معمولاً گفته می‌شود «صدق» و «حقیقت» مربوطه، یعنی معنای اول، معقول ثانی منطقی بوده و اِتِّصاف آن، و به عبارتی ظرف صدق و مطابق آن، کاملاً ذهنی است. اما ما در مقاله «اِتِّصاف خارجی معقول ثانی منطقی» نشان داده‌ایم «صدق»، و برخی معقول‌های ثانی منطقی دیگر، اِتِّصاف خارجی و عینی نیز دارند. این دیدگاه بهتر می‌تواند تبیین کند که چرا هر قضیه صادقی مستلزم صدق‌سازی است. البته این‌که هر قضیه صادقی متعلق دارد که آن را صادق می‌سازد دست‌کم در نظریه مطابقت صدق معمولاً امری بدیهی است. به هر روی، بسیاری در فلسفه غرب متعلق قضیه صادق را «صدق‌ساز» می‌نامند که با «صدق» به معنای دوم همان است.
۲. ما در مقاله «نفس‌الامر نزد ارسطو» به دیدگاه اندیشمندان برجسته مسلمان درباره این تقریر نفس‌الامر اشاره کرده‌ایم و چنین نسخه‌ای را همان دیدگاه ارسطو دانسته‌ایم. در واقع منظور از تقریر رایج وضعیت‌های امور همان نفس‌الامری است که در ارسطو ریشه‌یابی کرده‌ایم.
۳. ادعا و ادله ثبوت معتزلی، دیدگاه سابق راسل درباره شیء اعم از وجود در مبادی ریاضیات، و دیدگاه بعدی راسل درباره واقعیت سلبی را ما در مقاله «نقدی بر واقع سلبی و برخی نظریه‌های ثبوت: مشکل تسلسل» گزارش کرده و سنجیده‌ایم و در این‌جا بیش از این نمی‌توانیم بدان بپردازیم.
۴. ابن سینا در المباحثات نیز این پاسخ شدید اللحن را دارد: «العاقل لا یضیع فکرة فی هذه الخرافات!» (۹۴-۹۳)
۵. البته راسل گاه می‌گوید: «... من با قطعیت نمی‌گویم که آن‌ها وجود دارند، بلکه آن‌ها ممکن است باشند.» (Russell, 1972, p. 42). با این همه تحقق فاکت‌های سلبی هنوز هم طرف‌دارانی دارد (See (for example: Priest, 2000, 315-318).
۶. «آن‌ها می‌توانند دو نوع باشند، که متقابل هم‌اند. «سقراط افلاطون را دوست دارد» و «ناپلئون ولینگتن را دوست ندارد» فاکت‌هایی‌اند که نوع‌های متقابلی دارند. ما نوع «سقراط افلاطون را دوست دارد» را مثبت می‌نامیم، و نوع «ناپلئون ولینگتن را دوست ندارد» را منفی.» (Russell, 1919, p. 3)

۷. گرچه بررسی تطبیقی دیدگاه ویتگنشتاین با مباحث عدمی در فلسفه اسلامی در جای خود بسیار سودمند است، به علت گستردگی آن مباحث در این مجال اندک نمی‌توان بدان پرداخت. مباحث عدمی در فلسفه اسلامی را ما در نوشتارهایی جداگانه روشن ساخته‌ایم؛ مثلاً در مقاله «تحلیل معانی گوناگون وجود به وسیله معانی مختلف عدم» به تحلیل حدود بیست معنای عدم (و وجودهای مقابل آن‌ها) پرداخته‌ایم؛ در «وجود محمولی و اشاره‌پذیری» مفصل دشواره عدم محمولی را بررسی کرده‌ایم؛ در «ریشه‌یابی شبهه‌ی معدوم مطلق در فلسفه یونان» به تطبیق با دیدگاه‌های پارمنیدس و افلاطون درباره عدم پرداخته‌ایم؛ در "Muslim Logicians and Philosophers on the Epistemic Paradox of the Absolute Non-Existent" پس از علت شناخت‌پذیری عدم‌های مضاف، چرایی شناخت‌ناپذیری معدوم مطلق و پارادوکس حل‌ناشدنی آن را بررسی کرده‌ایم؛ در «راه‌حلی به پارادوکس معدوم مطلق» چگونگی شناخت‌پذیری معدوم مطلق را نشان داده‌ایم؛ در تأثیر فلسفه بر عقاید کلامی اسلامی به عدم در کلام و چرایی معدوم بودن بخشی از موضوع کلام (نیز) پرداخته‌ایم؛ در «پیشینه تمایز دکارتی در فلسفه و کلام اسلامی» تمایز/عدم تمایز در عدم را واکاوی کرده‌ایم؛ و در «بررسی دیدگاه ابن‌سینا درباره حث التفتاتی و صدق خبر در مورد گذشته و آینده» دشواره معدوم‌های گذشته و آینده را برسنجیده‌ایم.

۸. ولی برخی مترجمان (نک: Plato; 1997) این فعل را به حکم کردن (judge) برمی‌گردانند. روشن است که در هر صورت تأثیری در این پژوهش ندارد.

۹. و به همین سان: «محال است درباره آن چه نیست حکم کرد، یا به هر چیزی جز آن چه انسان بی‌واسطه تجربه می‌کند حکم کرد.» (Theaetetus, 167a)

10. "...das Menschenbild (z. B.) oder der Mensch, den das Bild darstellt?"
برگردان فاطمی از این جمله پایانی چنین است: «... تصویر یک انسان (مثلاً)، یا انسانی که در تصویر رسم می‌شود؟»

11. ... außer etwa, daß sie da oder dort als Färbung eines Gegenstands vorhanden ist, und das ist nicht nötig, damit ich mir einen braunen Hirsch vorstellen kann.

ولی ترجمه انگلیسی انسکوم (1981) از این جمله پایانی چنین است:

... except that not it exists here or there as the colouring of an object, and that is necessary in order for me to be able to imagine a brown stag.

ترجمه: «مگر این که چنین نیست که آن این‌جا یا آن‌جا به‌عنوان رنگ‌شیء وجود دارد، و این ضروری

است تا من بتوانم گوزن نری قهوه‌ای را تصور کنم.»

به نظر می‌رسد ترجمه انگلیسی انسکوم به‌خاطر پی‌نبردن به منظور ویتگنشتاین برخطا رفته است؛ چه

همین مضمون در *Philosophische Grammatik* نیز وجود دارد:

außer etwa, daß sie da oder dort als Färbung eines Gegenstands erscheint | vorhanden ist, & das ist nicht nötig, damit ich mir einen braunen Hirsch vorstellen kann.

در این جا برگردان انگلیسی آنتونی کنی، فیلسوف تحلیلی معروف، هماهنگ با برگردان یادشده ما است:

... except that it exists here or there as the colouring of an object, and that is not necessary in order for me to be able to imagine a brown stag.

ترجمه: «... جز این که آن این جا یا آن جا به عنوان رنگ شیء وجود دارد، و این ضروری نیست تا من بتوانم گوزن نری قهوه‌ای را تصور کنم.» سپس برگردان مالک حسینی را نیز در برگیره‌ها هماهنگ با همین یافتیم: «... مگر مثلاً اینکه این رنگ آنجا و اینجا در قالب رنگ‌آمیزی یک شیء، موجود است؛ و برای اینکه من بتوانم گوزنی قهوه‌ای را تصور کنم، این ضروری نیست.»

۱۲. بلکه بررسی انتقادی میزان کارایی راه‌حل ویتگنشتاین درباره همان مسائل رایج عدم نیز می‌تواند در جای خود مهم باشد؛ ولی از آن جا که هدف این نوشتار بررسی دیدگاه او به واقعیت سلبی است نه مسائل رایج عدم یا مطلق مسائل عدمی، دیگر به این مباحث نمی‌پردازیم.

13. ...das Geheimnis der Negation: Es verhält sich nicht so, und doch können wir sagen, wie es sich nicht verhält.

به سبب دشواری بحث، ترجمه انگلیسی آنسکوم در این جا شدیداً نارضا است – اگر اصلاً درست باشد:

... the mystery of negation: This is not how things are, and yet we can say how things are not.

۱۴. بسنجید با: «آیا نشانه گزاره سلبی باید به وسیله نشانه [گزاره] ایجابی ساخته شود؟ (من معتقدم آری!)»

(NB, p. 32; Cf. *Tractatus*, 5.5151)

15. **2.06** Das Bestehen und Nichtbestehen von Sachverhalten ist die Wirklichkeit. (Das Bestehen von Sachverhalten nennen wir auch eine positive, das Nichtbestehen eine negative Tatsache.)

16. **2.063** Die gesamte Wirklichkeit ist die Welt.

به همین سان: «**1** جهان، تمامی آنچه هست که وضع واقع است.» (Die Welt ist alles, was der Fall ist.)

۱۷. شاید جریان زیر، که در آن راسل ویتگنشتاین جوان را احمق جلوه می‌دهد، نیز مربوط به همین عدم پذیرش

واقع سلبی باشد – چراکه راسل جایی دیگر درست همین مثال زیر را به تصریح درباره واقع سلبی

پیش کشیده است (Russell, 1972, 44): «فکر می‌کنم مهندس آلمانی من احمق (fool) است. ...

از او خواستم بپذیرد هیچ کرگدنی در اتاق نیست ولی او نپذیرفت. ... من زیر همه میزها را نگاه کردم

بی آن که چیزی بیابم، ولی او قانع نشد.» (McGuinness, 1988, 89)

۱۸. پیین، برای نمونه، در این‌جا در شرح مباحث عدمی *ترکتانوس* می‌نویسد: «not-X ... هیچ مصداق سلبی ندارد ... و هیچ واقعیت سلبی‌ای وجود ندارد.»

19. Die Gesamtheit der bestehenden Sachverhalte bestimmt auch, welche Sachverhalte nicht bestehen.

۲۰. اگر کسی این پرسش را نیز پیش کشد که چرا اصلاً ویتگنشتاین به چنین دیدگاهی رسیده‌است، به‌نظر می‌رسد به‌نحوی بتواند از این جمله‌ او نکاتی بیرون کشد: «سلب p کلاس همه گزاره‌هایی (die Klasse aller Sätze) است که تنها بر "p" وابسته‌اند (abhängig)» و "p" را تصدیق نمی‌کنند. (NB, p. 58) به‌همین‌سان تا اندازه‌ای از: «پرسش‌های پیرامون ... سلب با پرسش‌های پیرامون معانی گوناگون «همه» (all) و «هر/هیچ» (any) در ارتباطاند ...» (Lectures, 1934–35, p. 123)

۲۱. ویتگنشتاین بعدها اظهار می‌کند که در طرح «~» (و دیگر ثوابت منطقی) در آثار مقدماتی چون *ترکتانوس* باید به ارتباط درونی (inner connection) گزاره‌ها پای‌می‌فشارد (Friedlander, 2001, p. 215). پس در این‌صورت تعیین «~p» به‌وسیلهٔ مجموع ایجابی‌ها نیز به‌معنای ارتباط درونی بیش‌تر بین آن‌ها می‌بود و بنابراین ارجاع سلب به ایجاب نیز تشدیدتر می‌شد.

به هر روی، بلک در این مباحث *bestimmt* را این‌گونه تفسیر می‌کند که «A, B را تعیین می‌کند ... اگر B (یا گاه وجود B) به‌وسیلهٔ A (یا گاه وجود A) ضروری شده‌باشد.» (Black, 1971, 36) به نظر ما در این‌جا این تفسیر صرفاً تا جایی پذیرفتنی است که به «تعیین» بار معنایی هستی‌شناختی می‌دهد وگرنه اثبات این‌که واقع سلبی چنان است که بتواند ضرورت دریافت کند دشوار است؛ مگر پس از این‌که واقع سلبی را نخست به ایجاب برگردانده‌باشیم و سپس بخواهیم این وجود ایجابی جدید را گیرندهٔ ضرورت بدانیم – که در این‌صورت تا اندازه‌ای سخن بلک پذیرفتنی است.

نکتهٔ آخر این‌که، برخی نیز این «تعیین» را «وابستگی» معنا و تفسیر کرده‌اند. (Ostrow, 2004, 9; Hunnings, 1988, 34) به‌نظر می‌رسد عبارت زیر بتواند به سود این تفسیر باشد: «سلب p کلاس همه گزاره‌هایی است که تنها بر "p" وابسته‌اند (abhängig)» و "p" را تصدیق نمی‌کنند.» (NB, p. 58) برخی نیز گفته‌اند جمله‌های سلبی بر وضع‌واقع‌های اتمی مبتنی (grounded) اند. (Brownstein, 1973, pp. 47–48)

۲۲. آشکارا تعبیر «چیز ... بسیار پیچیده» نیز که در پژوهش‌های فلسفی به‌کار رفته است هماهنگ با این «مجموع» است؛ چراکه مجموع همهٔ واقعیت‌های ایجابی امر بسیار پیچیده‌ای است (و البته نه به‌عکس): «۵۴۹ ... نشانهٔ سلب مسببی است برای انجام چیزی – احتمالاً بسیار پیچیده (sehr kompliziert).»

23. Denn, die Gesamtheit der Tatsachen bestimmt, was der Fall ist und auch, was alles nicht der Fall ist.

۲۴. برخی نیز با مقایسه کوتاه ۲ و ۲۶ این تغییر جهت اصطلاح‌شناختی (terminological shift) تراکتاتوس را متذکر شده‌اند (Fogelin, 1995, 235).
۲۵. برخی در این بحث این‌گونه عدم روشن‌سازی مفصل ویتگنشتاین را توجیه کرده‌اند که تراکتاتوس به‌جای تلاش در تبیین این‌که چگونه یک تصویر خاص می‌تواند به‌درستی دال بر فکتی خارجی باشد، به این می‌پردازد که منطقی باید به امکان بازنمایی بپردازد. (Ostrow, 38) ولی دیدیم که بحث واقع سلبی در سرتاسر آثار ویتگنشتاین برای وی مسأله‌ای جدی بوده‌است.
۲۶. راه‌حل معروف آرمسترانگ از این جهت که گاه کلاس همه ویژگی‌های موضوع یک گزاره سلبی را ملاک ارجاع سلب به ایجاب قرار می‌دهد (Armstrong, 1989, 54-59; Cf. Armstrong, 2004, 27, 134-135, 200-201) گرچه تفاوت‌هایی با این دیدگاه ویتگنشتاین دارد، ولی باید توجه داشت که گویا ویتگنشتاین نیز گاه به‌جای همه چیزهای ایجابی بحث را محدود کرده‌است به همه چیزهای ایجابی‌ی مربوط به **یک چیز**: «هنگامی که همه بیان‌های ایجابی درباره یک چیز (einem Dinge) اظهار شوند، [در این صورت] آیا پیش‌تر همه سلبی‌ها نیز [درباره آن یک چیز] اظهار نشده‌اند؟» (NB, p. 32) پس همین پیشینه‌ای است بر راه‌حل آرمسترانگ. به هر روی، نه تنها همه اشکال‌هایی که به ویتگنشتاین وارد خواهیم کرد با اندکی بازسازی به چنین دیدگاهی وارد است (که البته بررسی مفصل این بحث نیازمند پژوهشی جداگانه است)، اشکال خاص دیگری نیز بر آن وارد است. مثلاً، بر پایه صدق سالبه به انتفای موضوع، (الف) «پدر عیسی ناطق نبود» صادق است ولی در خارج «پدر عیسی» دارای هیچ صفت ایجابی نیست تا (الف) بدان وسیله بتواند صدق‌سازی داشته باشد.
۲۷. ما در مقاله «تناقض آمیزی وجود عالم مطلق» نشان داده‌ایم «دانای مطلق» اصلاً تناقض‌آمیز است.
۲۸. چپگو کلاً چگونگی ارجاع سلب به ایجاب نزد ویتگنشتاین را این‌گونه تفسیر می‌کند که مثلاً «هیچ کرگدنی در این اتاق وجود ندارد» یعنی «وجود نداشتن این واقعیت که در این اتاق کرگدنی وجود دارد.» (Jago, 2007, 15; See also: Glock, 265) ولی نمی‌توان گفت که ویتگنشتاین راه‌حل را صرفاً در این دانسته باشد و به وضوح تمام از این غفلت کرده باشد که همین خود سلب است. (Cf. *The Yellow Book*, p. 65 & p. 106)
۲۹. کلک، با اشاره به معناداری «چرا چیزی هست به‌جای این‌که هیچ نباشد» که یکی از مهم‌ترین مسائل تاریخ فلسفه است، این سخن را قانع‌کننده می‌یابد (Clack, 1999, 39). دی‌انجیلیس نیز، با اظهار این‌که ویتگنشتاین دلیلی بر این ادعای خود ارائه نمی‌کند، آن‌را مبتنی بر مبادی‌ای بیان‌نشده می‌داند (DeAngelis, 2007, 111). به‌نظر می‌رسد آن‌چه ما در ادامه از تراکتاتوس گزارش کرده‌ایم روشن‌گر دلیل ویتگنشتاین است.

۳۰. اگر این را بسنجیم با این سخن ویتگنشتاین در *تراکتاتوس* که «3.02» ... آن چه اندیشیدنی است ممکن نیز هست. این نتیجه می‌تواند به دست آید که هیچی مطلق همان طور که شناخت‌ناپذیر است محال نیز هست! چرا که ظاهراً شناخت را در برابر امکان (یا وضعیت‌های امور ممکن) دانسته است. آشکارا پرداختن به این مهم فراتر از گستره این نوشتار است.
۳۱. در هر صورت اشاره کردیم که این نوع خاص کل‌گروانه جزئی، دیدگاه آرمسترانگ و پیشینه آن در ویتگنشتاین نمی‌تواند باشد.
۳۲. گفتم تعبیر «چیز... بسیار پیچیده» نیز که در *پژوهش‌های فلسفی* به کار رفته است هماهنگ با این «مجموع» است؛ چراکه مجموع همه واقیعت‌های ایجابی امر بسیار پیچیده‌ای است.

منابع

- ابن سینا (۱۳۸۵)، *الهیات ثفاء*، تحقیق: حسن حسن‌زاده آملی، قم: بوستان کتاب قم.
- ابن سینا (۱۳۷۱)، *المباحثات*، تحقیق و تعلیق: محسن بیدارفر، الطبعة الاولى، قم: بیدارفر.
- افلاطون (۱۳۸۰)، *دوره کامل آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- اسدی، مهدی (۱۳۹۳)، «نقدی بر واقع سلبی و برخی نظریه‌های ثبوت: مشکل تسلسل»، حکمت معاصر، دوره ۵، شماره ۴، صص ۳۶-۲۵.
- اسدی، مهدی (۱۳۹۳)، «پیشینه تمایز دکارتی در فلسفه و کلام اسلامی»، *تاریخ فلسفه*، سال پنجم، شماره ۱۷، صص ۸۹-۱۲۰.
- اسدی، مهدی (۱۳۹۳)، «تأثیر فلسفه بر عقاید کلامی اسلامی»، در: *درآمدی بر تطور فلسفی فرق کلامی اسلامی و انحرافات و هابیت*، نوشته طوبی کرمانی و مقدمه مهدی اسدی، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدر، صص ۸۶-۱۱.
- اسدی، مهدی (۱۳۹۳)، «ریشه‌یابی شبهه معدوم مطلق در فلسفه یونان»، *منطق پژوهی*، سال پنجم، شماره اول، صص ۱-۳۰.
- اسدی، مهدی (۱۳۹۳)، «راه‌حلی به پارادوکس معدوم مطلق»، *منطق پژوهی*، سال پنجم، شماره دوم، صص ۱-۳۰.
- اسدی، مهدی (۱۳۹۴)، «وجود محمولی و اشاره‌پذیری»، *حکمت معاصر*، دوره ۶، شماره ۱.
- اسدی، مهدی (۱۳۹۴)، «اتصاف خارجی معقول ثانی منطقی: بررسی موردپژوهانه پارادوکس معدوم مطلق»، *منطق پژوهی*، سال ششم، شماره دوم.

- اسدی، مهدی (۱۳۹۴)، «تحلیل معانی گوناگون وجود به وسیله معانی مختلف عدم»، پژوهش‌های هستی‌شناختی، شماره ۸
- اسدی، مهدی (۱۳۹۵)، «نفس الامر نزد ارسطو»، پژوهش‌های هستی‌شناختی، شماره ۱۰.
- اسدی، مهدی (۱۳۹۴)، «تناقض آمیزی وجود عالم مطلق و نقد دیدگاه‌های اندیشمندان مسلمان درباره علم او به امور نامتناهی»، هستی و شناخت، سال دوم، شماره ۲.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۶)، رساله منطقی-فلسفی، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم (بازچاپ ویراست دوم).
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۴)، برگه‌ها، ترجمه مالک حسینی، تهران: هرمس، چاپ اول.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۱)، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- هادسون، ویلیام دانالد (۱۳۸۸)، لودویگ ویتگنشتاین: ربط فلسفه او به باور دینی، مترجم: مصطفی ملکیان، تهران: نگاه معاصر، چاپ اول.
- Anscombe, G. E. M. (1963), *An Introduction to Wittgenstein's Tractatus*. Second Edition, Revised. Harper & Row, Publishers, New York.
- Armstrong, D. M. (2004), *Truth and Truthmakers*, Cambridge University Press
- Armstrong, D. M. (1989), *A Combinatorial Theory of Possibility*, Cambridge University Press
- Armstrong, D. M. (1997), *A World of States of Affairs*, Cambridge University Press
- Assadi, Mahdi (forthcoming 2016), "Muslim Logicians and Philosophers on the Epistemic Paradox of the Absolute Non-Existent", *History and Philosophy of Logic*,
- Black, Max (1971), *A Companion to Wittgenstein's "Tractatus"*, Cambridge University Press.
- Brownstein, Donald (1973), "Negative Exemplification", *American Philosophical Quarterly*, 10 (1): 43 – 50.
- Capaldi, N. (1998), *The Enlightenment Project in the Analytic Conversation, Philosophical Studies in Contemporary Culture*, Volume 4, Springer-Science+Business Media, B.Y.
- Clack, Brian R. (1999), *An Introduction to Wittgenstein's Philosophy of Religion*, Edinburgh University Press.

- DeAngelis, William James (2007), *Ludwig Wittgenstein – A Cultural Point of View: Philosophy in the Darkness of this Time* (Ashgate Wittgensteinian Studies). Ashgate Publishing Company.
- Faye, Jan, Uwe Scheffler & Max Urchs (2000), *Things, Facts and Events*, Edited by, Rodopi.
- Findlay, J. N. (2006), *Wittgenstein: A Critique*, Routledge.
- Friedlander, Eli (2001), *Signs of Sense: Reading Wittgenstein's Tractatus*, Harvard University Press.
- Fogelin, Robert (1995), *The Arguments of the Philosophers: Wittgenstein*. Second - Edition. Editor: Ted Honderich. London and New York: Routledge.
- Glock, Hans-Johann (2012), "Judgement and Truth in the Early Wittgenstein", In: *Judgement and Truth in Early Analytic Philosophy and Phenomenology*, Edited by Mark Textor, Palgrave Macmillan, pp. 242–270.
- Hacker, P. M. S. (1997), *Wittgenstein: on Human Nature*, London: Phoenix.
- Hunnings, Gordon (1988), *The World and Language in Wittgenstein's Philosophy*, SUNY Press.
- Jago, Mark (2007), *Wittgenstein*, Humanities-Ebooks, LLP.
- Maslow, Alexander (1961), *A Study in Wittgenstein's Tractatus*, University of California Press.
- McDonough, Richard (1986), *The Argument of the Tractatus: Its Relevance to Contemporary Theories of Logic, Language, Mind, and Philosophical Truth*, SUNY Press.
- McGuinness, Brian (1988), *Wittgenstein: A Life: Young Ludwig, 1889–1921*, University of California Press.
- Morris, Michael (2008), *Routledge Philosophy Guide to Wittgenstein and the Tractatus*, Routledge.
- Oaklander, L. Nathan and Miracchi, Silvano (1980), "Russell, Negative Facts, and Ontology", *Philosophy of Science*, Vol. 47, No. 3, Septembr 1980, pp. 434–455.
- Ostrow, Matthew B. (2004), *Wittgenstein's Tractatus: A Dialectical Interpretation*, Cambridge University Press.

- Pippin, Robert B. (1979), "Negation and Not-Being in Wittgenstein's Tractatus and Plato's Sophist", *Kant-Studien*, 70 (1-4):179-196.
- Plato (1997), *Complete Works*. Edited, with Introduction and Notes, by John M. Cooper Associate Editor: D. S. Hutchinson. Hackett Publishing Company.
- Priest, Graham (2000), "Truth and Contradiction", *The Philosophical Quarterly*, Vol. 50, No. 200. pp. 305-319.
- Reicher, Maria E. (2002), "Negative Facts, Ideal Meanings, and Intentionality", *The Southern Journal of Philosophy*, Vol.XL.
- Russell, Bertrand (1919), "On Propositions: What They Are and How They Mean". *Proceedings of the Aristotelian Society, Supplementary Volumes*, Vol. 2, Problems of Science and Philosophy, pp. 1-43.
- Russell, Bertrand (1972), *The Philosophy of Logical Atomism*. Published in the Routledge Classics in 2010.
- Silva, Marcos (2010), "Do We Really Need Negative Atomic Facts to Make Sense Out of the Tractarian Sense Theory?", *33rd International Wittgenstein Symposium* (Kirchberg am Wechsel), Eds. E. Nemeth, R. Heinrich, W. Pichler, pp. 295-297.
- Simons, Peter (1992), "Logical Atomism and Its Ontological", *Language, Truth and Ontology*, Edited by: Kevin Mulligan, Philosophical Studies Series, vol. 51, Kluwer Academic Publishers, pp. 157-179.
- Stock, Guy (1985), "Negation: Bradley and Wittgenstein", *Philosophy*, Vol. 60, No. 234, pp. 465-476.
- Wittgenstein, Ludwig (2010), *Tractatus Logico-Philosophicus: German and English*. Translated by C. K. Ogden. Routledge.
- Wittgenstein, Ludwig (2009), *Philosophische Untersuchungen; Philosophical Investigations*. Translated by G. E. M. Anscombe, P. M. S. Hacker and Joachim Schulte, Revised Fourth Edition by P. M. S. Hacker and Joachim Schulte. Blackwell Publishing LTD.
- Wittgenstein, Ludwig (1969), *The Blue and Brown Books*. Second Edition. Blackwell, Oxford UK & Cambridge USA. Reprinted 1998.
- Wittgenstein, Ludwig (1993), *Philosophische Grammatik*. In: Wittgenstein's Nachlass MS 114 X. Edited by Alois Pichler. Wittgenstein Archives at the University of Bergen.

- Wittgenstein, Ludwig (1974), *Philosophical Grammar*. Edited by Rush Rhees, Translated by Anthony Kenny. Blackwell Publishing Ltd. Reprinted 2004.
- Wittgenstein, Ludwig (1967), *Zettel*. (Bilingual Edition). Edited by G. E. M. Anscombe and G. H. Von Wright. Translated by G. E. M. Anscombe. Berkeley, Calif. University of California Press.
- Wittgenstein, Ludwig (1981), *Zettel*. Second Edition. Edited by G. E. M. Anscombe and G. H. Von Wright. Translated by G. E. M. Anscombe. Basil Blackwell, Oxford. Reprinted 1998.
- Wittgenstein, Ludwig (1965), "A Lecture on Ethics", *The Philosophical Review*, Vol. 74, No. 1., pp. 3-12.
- Wittgenstein, Ludwig (1957), "Notes on Logic", *The Journal of Philosophy*, By: Harry T. Costello, Vol. 54, No. 9., pp. 230-245.
- Wittgenstein, Ludwig (2001), *Wittgenstein's Lectures: Cambridge, 1932-35*, From the Notes of Alice Ambrose and Margaret Macdonald, Edited by Alice Ambrose, Great Books in Philosophy, Prometheus Books.
- Wittgenstein, Ludwig (1933), *The Yellow Book*, In: Wittgenstein (2001). pp. 41-73.
- Wittgenstein, Ludwig (1934-35), *Lectures, 1934-35*, In: Wittgenstein (2001). pp. 77-201.
- Wittgenstein, Ludwig (2008), *Wittgenstein in Cambridge: Letters and Documents 1911-1951*, Edited by: Brian McGuinness, Blackwell Publishing Ltd.
- Wittgenstein, Ludwig (1969), *Notebooks 1914-1916*, Edited by, G. H. von Wright and G. E. M. Anscombe, with an English Translation by G. E. M. Anscombe, Harper Torchbooks, New York and Evanston: Harper & Row, Publishers.